

Andishe.e.Taqrib.43 Vol. 17, No. 4, winter 2023 P. 66.86	اندیشه تقریب ۴۳ سال هفدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۱، پیاپی ۴۳ ص ۶۶-۸۶
--	---

پیشینه قتل نفس به اعتقاد مهدورالدم بودن و تفاوت آن با ترور از دیدگاه مذاهب اسلامی

رحیم ابوالحسینی^۱

چکیده

از آن‌جا که حفظ حرمت نفس انسانی همواره مورد اهتمام بشر است، اشتباه در قتل نفس همواره در کانون توجه فقها و حقوق دانان می‌باشد. در این مقاله یکی از موارد اشتباه در قتل و تفاوت آن با ترور بررسی می‌شود که مربوط به «اشتباه در قتل شخص مهدورالدم» است. مباحثی نظیر: تعریف مهدورالدم و ترور، تفاوت قتل مهدورالدم با ترور و پیشینه اشتباه در قتل از اصلی‌ترین مباحث مقاله حاضر است. امروزه در جهان اسلام گروه‌های افراطی مانند داعش و جبهه‌النصره، بسیاری از مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) را تکفیر کرده و با اعتقاد به مهدورالدم بودن آنها، دست به ترور و خشونت زده و با این اقدام، وحدت و امنیت امت اسلامی را خدشه‌دار می‌کنند. علت انتخاب این موضوع، رویکردی است که مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی در سی و ششمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی با شعار «اتحاد اسلامی، صلح و پرهیز از تفرقه و تنازع در جهان اسلام؛ راهکارهای اجرایی و اقدامات عملی» اتخاذ کرده است و موضوع مقاله با یکی از زیرفصل‌های آن منطبق است.

واژگان کلیدی: ترور، مهدورالدم، فتک، غیله، محارب.

۱. دانش آموخته سطح چهار حوزه، و استادیار جامعه المصطفی العالمیه، پژوهشگر پژوهشکده مطالعات تقریبی، ایمیل سازمانی: rahim_abolhasani@miu.ac.ir

مقدمه

شریعت اسلام منظومه‌ای از کامل‌ترین احکام است و چون هدف خداوند تکریم انسان بوده است، شرایع الهی را به اسلام ختم نمود و آن را دین رحمت نامید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». (انبیاء(۲۱): ۱۰۷) در این شریعت نورانی همه تدابیر امنیتی برای حفظ نفس و جلوگیری از گسترش جرم و جنایت، اتخاذ شده است. بزرگ‌ترین جنایت از نظر اسلام، کشتن انسان است و خداوند در آموزه‌های خود، این‌گونه مقرر فرمود که اِماتة نفس به منزله اِماتة همه بشریت است. «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا». (مانده(۵): ۳۲) از این‌رو، پرداختن به این موضوع و کشف انگیزه‌های درونی قتل و شناسایی احکام آن، بر فقهاء و عالمان این عرصه ضروری به نظر می‌رسد.

امروزه در جهان اسلام گروه‌های افراطی مانند داعش و جبهة النصرة، بسیاری از مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) را تکفیر و به بهانه مهدورالدم بودن آنها، اقدام به ترور و خشونت علیه این عده از مسلمانان می‌کنند.

اکنون در ماده ۳۰۲ و ۳۰۳ قانون جدید و تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون قدیم مجازات جمهوری اسلامی ایران، موضوع یادشده دستاویزی برای برخی از بزهکاران شده و پس از ارتکاب قتل با تمسک به این ماده، اعتقاد به مهدورالدم بودن را بهانه قرار داده و بدین وسیله خود را از مجازات قصاص‌رهایی می‌بخشند. بنابراین، تبیین اشتباه در قتل و بررسی قصد و انگیزه قاتل در قتل مهدورالدم و تفاوت آن با ترور می‌تواند راه‌های سوء استفاده از این ماده را ببندد و کار را برای متصدیان امر آسان کند.

همچنین «ترور» از نظر فهم اجتماعی و از نگاه روابط بین‌الملل همواره مورد اهتمام بوده و از چالش‌های مورد توجه کشورها به‌شمار می‌آید. بسیاری از وقایع تروریستی جهان در کشورهای اسلامی اتفاق می‌افتد و رسانه‌های غربی در تلاش هستند تا با انتساب این‌گونه رفتارها به مسلمانان، چهره اسلام را مخدوش کرده و وحدت جامعه مسلمین را بر هم زنند.

مفهوم شناسی

ترور

ترور terror واژه‌ای فرانسوی و به معنای کشتن ناگهانی است که ریشه در انقلاب فرانسه و حکومت

ارباب و وحشت پس از آن دارد و سپس وارد سایر زبان‌ها از جمله فارسی و عربی شد. از واژه‌هایی مانند ارباب، فتک، اغتیال، و محاربه می‌توان به عنوان معادل‌های تروریسم در زبان عربی نام برد. (حاتمی، شماره ششم، ۱۳۹۰، ص ۲۵ تا ۴۷) دهخدا در لغت‌نامه این‌طور آورده است: «ترور مأخوذ از Terreur و به معنای قتل سیاسی به وسیله اسلحه در فارسی متداول شده است و تازیان معاصر إهراق را به جای ترور به کار می‌برند و این کلمه در فرانسه به معنای وحشت و خوف آمده و حکومت ترور هم اصول حکومت انقلابی است که پس از سقوط ژیروندنها (از ۳۱ مه ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴م) در فرانسه مستقر گردید و اعدام‌های سیاسی فراوانی را متضمن بود». (دهخدا، ۱۳۴۳ ش، ج ۱۵ ص ۶۳۶)

در فرهنگ عمید ضمن این‌که ترور به معنای ترس و بیم و کشتن مخالفان و ایجاد رعب و وحشت میان مردم تفسیر شده، آمده است: «تروریسم terrorism روش کسانی که آدم‌کشی و تهدید مردم و ایجاد خوف و وحشت را به هر طریقی که باشد برای رسیدن به هدف‌های سیاسی خود از قبیل تغییر حکومت یا در دست گرفتن زمام امور، لازم و مباح می‌دانند». (عمید، ۱۳۶۳ ش، ذیل واژه ترور)

مهدورالدم

«مهدورالدم» از واژه سه حرفی «هَدَر» تشکیل شده و به معنای «بطلان» و «سقوط» است و «مهدور» یعنی «باطل»، «ساقط»، و «مهدورالدم» یعنی کسی که خون او باطل و ساقط است. گفته می‌شود: «ذَهَبَ دَمُ فُلَانٍ هَدْرًا لَا قِصَاصَ وَلَا عِقْلًا»: یعنی خون فلانی باطل است نه قصاص دارد و نه دیه. نیز گفته می‌شود: «بنو فُلَانٍ هَدْرَةٌ»: یعنی خاندان فلانی ساقط و بی‌ارزش هستند. (جوهری، ۱۹۵۶م، ج ۲، ص ۸۵۲)

در اصطلاح فقهاء «مهدورالدم» به مجرمی گفته می‌شود که خون او محترم نیست و محکوم به مرگ است، از این‌رو، ریختن خون او یا اساساً جرم نیست مانند کشتن محارب و سَابِ النَّبِيِّ، و یا موجب تخفیف جرم است مانند کشتن مرتد بدون اجازه حاکم اسلامی.

مهدورالدم در اصطلاح فقهاء با کلماتی نظیر «حرام‌الدم» و «مباح‌الدم» مترادف است و این کلمه در میان فقهای متقدم قبل از محقق حلی (م ۶۷۴ق)، استعمال نشده است، بلکه اصطلاح رایج در آن زمان، «حرام‌الدم» و «مباح‌الدم» بوده است.

در مقابل مهدورالدم «محقون‌الدم» قرار دارد. «حِقْن» در لغت به معنای «منع کردن» است و «محقون» یعنی «ممنوع» و «محقون‌الدم» به کسی گفته می‌شود که ریختن خون او ممنوع است.

مثلاً وقتی می‌گویی: «حَقَنْتُ اللَّبْنَ»: زمانی است که شیر را در کاسه‌ای جمع کنی و مانع از ریختن آن شوی. همچنین وقتی می‌گویی: «حَقَنْتُ دَمَهُ»: یعنی مانع از ریختن خون او شدی. بنابراین، به کسی که مانع از آمدن بول می‌شود «حاقن» گفته می‌شود، چنین کسی حقرای ندارد: «لا رأی لحاقن» (جوهری، ۱۹۵۶م، ج ۵، ص ۲۱۰۳)، زیرا حاقن به سختی مانع از بول می‌گردد، و این فشار بر مغز او تأثیر می‌گذارد و رأی او را بی‌اثر می‌کند.

پیشینه فقهی اشتباه در قتل مهدور الدم

پیشینه موضوع از دو جهت قابل بررسی است: اول: از جهت متون فقهی؛ و دوم: از جهت تاریخی، و در اینجا پیشینه موضوع از جهت فقهی بررسی می‌شود.

در متون فقهی غالباً این موضوع در ذیل مباحثی نظیر:

۱. شرایط و ارکان قصاص
 ۲. اقسام قتل (در بحث قتل شبیه عمد و در بحث دیه)
 ۳. در بحث وجوب اعلام و آگاه کردن قاتل به خطای در اعتقادش طرح می‌شود.
- همچنین پیشینه موضوع در هر یک از متون فقهی شیعه و اهل سنت آمده است:

الف. پیشینه موضوع در متون فقهی شیعه

این بحث در میان فقهای شیعه نخستین بار توسط شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در کتاب خلاف و مبسوط مطرح شده است و سپس فقهای بعد از او این بحث را دنبال کرده‌اند. پیش از او در کتاب‌های سید مرتضی علم‌الهدی (م ۴۳۶ق)، شیخ مفید (م ۴۱۳ق) و پیش‌تر در عبارات منقول از ابن جنید اسکافی (م ۳۸۱ق) و پیش از او نیز در عبارات برجای مانده از ابن ابی عقیل عمانی (م بعد ۳۲۹ق)، به چنین موضوعی برخورد نکرده‌ایم جز یک مسأله که از ابن جنید نقل شده و مربوط به اطاعت مأمور از امر قانونی است. (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۳۱۷) و ما در آینده درباره این موضوع در مبحث مربوط به شبهه حکمیه بحث خواهیم کرد. بنابراین، سابقه این بحث را باید از زمان شیخ طوسی و فقهای بعد از او دنبال کرد.

شیخ طوسی در مبحث حدود از کتاب خلاف آن‌جا که انسان در دارالمسلمین دیگری را به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد، قاتل را محکوم به قصاص نموده و دیه یا کفاره را کافی ندانسته است. وی در

آن جا گفته است: «هرگاه انسان مرتد شود و سپس شخص مسلمانی به موجب این که فرد مرتد آزادانه در میان مسلمین زندگی می کند او را به اعتقاد مرتد بودنش به قتل برساند و سپس معلوم شود که وی به دین اسلام رجوع کرده بوده است، در اینجا اگر قاتل می دانسته که وی به اسلام رجوع کرده باید قصاص شود و در این حکم هیچ کسی مخالفت نکرده است و اگر نمی دانسته که او به اسلام رجوع کرده، باز هم باید قصاص شود. همچنین اگر کافر ذمی را ببیند و او را با این اعتقاد که هنوز بر کفرش باقی است به قتل برساند و سپس معلوم شود که وی مسلمان شده است، قاتل باید قصاص گردد. همین حکم در جایی است که عبدی را بکشد و بعد معلوم شود که عبد مذکور آزاد شده بود. شافعی در اینجا دو قول دارد، اول آن که قصاص ندارد و دوم مثل حکمی که ما ذکر کردیم و دلیل ما قول خداوند است: «النفس بالنفس» تا آخر آیه و آیه: «و من قتل مظلوماً»، و آیه: «و لکم فی القصاص حیاة»، و همچنین قول پیامبر ﷺ که فرمود: اولیاء دم بین قصاص و دیه مخیر هستند». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۰۳)

شیخ طوسی همچنین در کتاب مبسوط نوشته است: «اگر کافر ذمی را ببیند و با این اعتقاد که وی هنوز بر کفرش باقی است، او را به قتل برساند و سپس معلوم شود که اسلام آورده بوده است، در اینجا حکم مسأله نزد قومی قصاص است و نزد دیگران قصاص ثابت نیست و همین دو قول جاری است در آن جا که عبدی را به اعتقاد مملوک بودنش به قتل برساند و بعد معلوم شود که عبد مذکور آزاد شده بوده است. اما اقوی نزد ما این است که قاتل در هر دو مسأله باید قصاص شود... الخ». (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۷۲)

وی همچنین در مسأله ای مشابه در مبحث زکات از کتاب خلاف آن جا که انسان در دارالحرب دیگری را به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد، قصاص و دیه را از قاتل برداشته و تنها به پرداخت کفاره اکتفاء نموده است. عبارت شیخ چنین است: «هر گاه انسان، شخص مؤمنی را در دارالحرب عمداً به قتل برساند، لکن به طور دقیق او را نشناسد، بلکه او را به عنوان کافر بکشد، دیه بر عهده او نیست و تنها باید کفاره بپردازد». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۲۰)

همچنین در مسأله مشابه دیگر در کتاب مبسوط گفته است: «اگر به سوی کافر حربی تیری پرتاب کند و پیش از اصابت تیر، کافر مسلمان شود (یعنی در فاصله رها شدن تیر تا اصابت، کافر مسلمان شود) و سپس تیر به او اصابت کند و موجب قتل او گردد، در چنین صورتی پرتاب کننده قصاص نمی شود و در اینجا برخی دیه را ثابت و برخی منتفی دانسته اند... ولی به نظر ما قول اول اقوی است، زیرا تیر به انسان محقون الدم اصابت کرده است پس ضمان آن بر عهده اوست». (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۵)

پس از طوسی، قاضی ابن براج (م ۴۸۱ق) نیز این بحث را در کتاب مهذب مطرح کرده است. وی در عبارت زیر ضمن این که قاتل را از قصاص تبرئه کرده، دیه را بر او واجب دانسته است: «هرگاه شخص مسلمان تیری را به سوی عبدی رها کند و بلافاصله عبد آزاد شود و پس از آزادی تیر به او اصابت کند و او را به قتل برساند (و در مورد نصرانی یا مرتد نیز اگر این مسأله اتفاق بیفتد یعنی هنگام رها شدن تیر کافر بوده ولی لحظه اصابت تیر مسلمان شده است)، در اینجا حکم قصاص برای قاتل ثابت نیست، زیرا معیار قصاص آن است که قصد او در حال جنایت، انسان هم‌پایه و هم‌تراز با خودش (در اسلام یا حرّیت) باشد، اما هنگام پرتاب تیر که زمان جنایت است، هم‌پایگی موجود نیست، چون او در آن زمان قصد کافر و عبد را کرده بود (و لحظه اصابت تیر، قصد مسلمان یا انسان حرّ را نداشته است) پس قصاص ثابت نیست لکن دیه اش را باید پردازد، زیرا اصابت تیر در حالی واقع شد که مقتول محقون الدم بوده است پس دیه او در ضمانت قاتل قرار می‌گیرد». (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۴۶۵)

ابن براج همچنین در مسأله‌ای دیگر (که مطابق با ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی است) ^۱، موضوع یادشده را مطرح کرده و گفته است: «اگر مأمور به موجب این که فرمان امام یا جانشین او حق است و اطاعتش بر او واجب است، اعتقاد پیدا کند که قتل فلانی حق است و بدین وسیله اقدام به قتل او نماید، قاتل باید قصاص گردد، چون او مباشر قتل است و آمر نباید قصاص شود». (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۴۶۷)

ابن ادریس حلی (م ۵۹۸ق) نیز از جمله فقهای است که با اشاره به آیه ۹۲ سوره نساء، مسأله مورد بحث را پیش کشیده است. وی که آخرین فقیه از فقهای متقدم شیعی است، در مسأله قتل مؤمن به نحو شبه‌العمد در دارالاسلام، دیه و کفاره را واجب کرده و در این راستا با قول شیخ طوسی و مشهور علما موافقت کرده است. (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۲۰) اما در دارالحرب با انتقاد از شیخ طوسی که تنها کفاره را واجب کرده و گفته است:

«... چیزی که اقوی به نظر می‌رسد و مقتضای اصول مذهب ماست آن است که علاوه بر کفاره، دیه نیز بر قاتل واجب است، زیرا در روایتی که اجماع بر صحت آن وجود دارد آمده است: «در خون مسلمان نباید سهل‌انگاری شود»، و نیز در روایت دیگر آمده است: «دیه قتل نفس صد شتر است»

۱. متن ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی مصوب اسفند ۱۳۷۵: «ماده ۵۷ - هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود آمر و مأمور به مجازات مقرر در قانون محکوم می‌شوند ولی مأموری که امر آمر را به علت اشتباه قابل قبول و به تصور اینکه قانونی است اجراء کرده باشد، فقط به پرداخت دیه یا ضمان مالی محکوم خواهد شد».

و شخصی که کشته شد، «نفس» است پس دیه‌اش باید پرداخت شود، هر چند در آیه شریفه دیه ذکر نشده است». (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۲۰ و ۳۲۱)

این سخن ابن‌ادریس در موقعیتی است که مقتول در دارالحرب کشته شده است، در حالی که در این جا هیچ فقهی علاوه بر کفاره، پرداخت دیه را واجب نکرده است.

پس از ابن‌ادریس، محقق حلی (م ۶۷۶ق) که در رأس فقهای متأخر شیعی قرار دارد، مسأله را عیناً از کتاب شیخ طوسی استخراج کرده و در کتاب شرایع آورده است. محقق در این کتاب، ضمن توجیه فتوای شیخ طوسی مبنی بر ثبوت قصاص، خود با آن مخالفت کرده و آورده است که در حکم قصاص تردید وجود دارد، چون قاتل در این جا قصد قتل مسلمان را نداشته است. عبارت او در این باره چنین است: «مسئله سوم: اگر مرتد توبه کند و مسلمان شود و انسان با این گمان که وی هنوز بر کفرش باقی است و او را به قتل برساند، به گفته شیخ طوسی قصاص ثابت است، چون اولاً قتل مسلمان از روی ظلم بوده است و ثانیاً بعد از توبه و مسلمان شدن، اطلاق ارتداد بر او منتفی است. اما در حکم مذکور تردید وجود دارد چون قاتل به هر حال قصد قتل شخص مسلمان را نداشته است». (محقق حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۹۶۵)

در کتاب المختصرالنافع آورده است: «اگر انسان در دارالحرب، دیگری را به اعتقاد حربی بودن (و مهدورالدم بودن) بکشد قصاص و دیه ندارد، بلکه باید کفاره بدهد». (محقق حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۰۷)

پس از محقق، فقهای بعد از او نظیر علامه حلی در تحریر (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۹۳)، شهیدثانی در مسالک (شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۴۰)، مقدس اردبیلی در مجمع الفائدة (اردبیلی، بی تا، ج ۱۳، ص ۳۴۲)، محمدحسن نجفی در جواهرالکلام (نجفی، ۱۳۶۵ش، ج ۴۱، ص ۶۳۵)، ابوالقاسم خویی در مبانی تکمله (خویی، ۱۳۹۶ش، ج ۲، ص ۲۰۰)، گلپایگانی در تقریرات (گلپایگانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶)، امام خمینی در تحریر (خمینی، ۱۳۹۰ش، ج ۲، ص ۵۱۱-۵۱۲)، و بسیاری از فقهاء این بحث را مطرح کرده‌اند، و بیشتر آنان حکم قصاص را در فرض مذکور، (مطابق با قانون مجازات اسلامی) منتفی دانسته‌اند.

ب. پیشینه موضوع در متون فقهی اهل سنت

در میان فقهای اهل سنت، ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ق) که از فقهای ظاهری به شمار می‌رود، نخستین بار مسأله مورد بحث را مطرح کرده است. عقیده او در موضوع بحث آن است که اگر ادعای

قاتل راجع به اعتقاد مذکور در حق او ممکن باشد، نباید قصاص شود، ولی اگر چنین اعتقادی در حق او ممکن نباشد باید قصاص گردد خواه قتل مذکور در دارالاسلام واقع شود و یا در دارالحرب. وی در این باره گفته است: «اگر مسلمانی در حال نبرد مسلمان دیگری را بکشد و سپس بگوید: اعتقاد من بر این بود که مقتول از اهل بغی بوده است، پس اگر ادعای قاتل در حق او ممکن باشد، قول او همراه با قسم مقدم است و بعد دیه مقتول را باید بپردازد، زیرا قاتل مقتول را از روی خطا نکشته است، بلکه عمداً و با قصد قتل او را کشته است، ولی چون قاتل نمی دانسته مقتول حرام الدم است، قصاص نمی شود (لکن دیه را باید بپردازد)؛ و اما اگر آنچه که قاتل ادعا دارد در حق او ممکن نباشد، در این فرض باید قصاص شود و در صورت اختیار اولیای مقتول، می تواند دیه بپردازد و حکم مذکور در صورتی که مسلمان را در دارالحرب بکشد، نیز جاری است». (ابن حزم، بی تا، ج ۱۱، ص ۱۱۴)

پس از ابن حزم، شمس الدین سرخسی (م ۴۸۳ق) که بر مذهب حنفی فتوا می دهد، با اشاره به بحث مذکور، قاتل را از قصاص مبرا دانسته و وی را محکوم به دیه نموده است.

سرخسی نوشته است: «در برخی از موارد به اعتبار اعتقاد قاتل، قصاص از او ساقط می شود، مانند آن جا که انسان تیر به سوی شخصی پرتاب کند که به اعتقاد او کافر است، ولی مقتول در واقع مسلمان بوده و بی گناه کشته شده است. البته قاتل باید دیه مقتول را از مال خودش بپردازد چون فعل او عمد به حساب می آید». (سرخسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲۶، ص ۱۶۳)

ابوزکریا محی الدین یحیی بن شرف نووی شافعی (م ۶۷۶ق) نیز این بحث را پیش کشیده است. وی ضمن این که درباره موضوعاتی چون کافر حربی و غیر حربی و همچنین کافر مرتد و ذمی جداگانه بحث کرده، این مسأله که قتل مذکور در دارالاسلام یا در دارالحرب اتفاق بیفتد را تفصیل داده است. به گفته نووی: «اگر انسان به گمان این که فلانی کافر است چون زنی کفار دارد و یا خدایان کفار را بزرگ می شمارد او را به قتل برساند و سپس معلوم گردد که مقتول مسلمان بوده است، در این جا باید دید که قتل مذکور در دارالحرب بوده یا در دارالاسلام؛ اگر قتل مذکور در دارالحرب اتفاق افتاده باشد حکم آن قطعاً قصاص نیست و بنابر اظهار دیه نیز ندارد، ولی قطعاً کفاره واجب است. اگر قتل مذکور در دارالاسلام اتفاق افتاده باشد، دیه و کفاره قطعاً واجب است و همچنین بنابر اظهار قصاص هم واجب است». (نووی، بی تا، ج ۷، ص ۲۶)

وی همچنین درباره قتل مرتد یا کافر حربی گفته است: «اگر انسان به این گمان که فلانی مرتد یا کافر حربی است او را بکشد در حالی که این طور نبوده است، حکم آن قصاص است. بنابراین، اگر

مقتول را مرتد می دانسته و یا اعتقادش بر این بود که وی هنوز مسلمان نشده در حالی که مسلمان شده بود، نص روایت آن است که قاتل باید قصاص شود». (نووی، بی تا، ج ۷، ص ۲۶ و ۲۲۹)

در این عبارت فتوای او در خصوص قتل کافر حربی در دارالاسلام آن است که قاتل باید قصاص شود، ولی در دارالحرب، تنها کفاره را واجب دانسته و حکم به عدم قصاص و دیه نموده است.

وی درباره کافر ذمی و عبد نیز می گوید: «اگر انسان، کسی را کافر ذمی یا عبد پنداشته و به همین منظور او را کشته است و بعد خلاف آن ثابت گشته، نص روایت آن است که قاتل قصاص نمی شود ... لکن مذهب این است که در جمیع این موارد، باید قصاص شود». (نووی، بی تا، ج ۷، ص ۲۷)

محمد بن احمد شربینی (م ۹۷۷ق) یکی دیگر از فقهای شافعی است که کتاب «المنهاج» تألیف یحیی بن شرف نووی (م ۶۷۶ق) را شرح کرده است. وی با طرح بحث مذکور، گفته است برای کشتن انسان ظن به کفر کافی نیست، بلکه باید ظن به حربی بودن داشته باشد، یعنی اگر اعتقاد او بر این است که فلانی کافر حربی است و در نتیجه او را کشته است و سپس معلوم گشت که فلانی کافر حربی نبوده، در این جا قصاص ندارد، ولی اگر به خیال کافر بودن و یا به گمان ذمی بودن او را بکشد، حکم آن قصاص است. عبارت شربینی در این باره چنین است: «تنبیه: ظن به کفر کافی نیست بلکه چاره ای نیست از این که ظن به حربی بودن داشته باشد، اما اگر گمان کند که فلانی ذمی است (و اقدام به قتل او نماید) حکم آن وجوب قصاص قاتل است... الخ». (شربینی، ۱۳۷۷ق، ج ۴، ص ۱۳)

شربینی سپس وارد مباحث تفصیلی شده و اقوال مختلفی را در این زمینه نقل کرده است. (شربینی، ۱۳۷۷ق، ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴)

پیشینه تاریخی اشتباه در قتل مهدور الدم

از نظر تاریخی قتل «هشام بن صبابه» نمونه ای از مسأله مورد بحث ماست. داستان از این قرار است که «هشام بن صبابه» مردی مسلمان بود و در میدان نبرد شخصی از انصار که خیال کرده بود هشام کافر است او را کشت. در این جا برادرش «مقیس بن صبابه» نزد رسول خدا ﷺ به خون خواهی برادرش آمد. پیامبر فرمود: برادرت از روی خطا کشته شد و به قاتل او دستور داد دیه اش را بپردازد. مقیس دیه را گرفت اما دلش آرام نگرفت و پس از مدتی به سراغ قاتل رفت و بی اعتناء به سخنان پیامبر ﷺ قاتل برادرش را کشت و در حالی که کافر شده بود روانه مکه گشت. رسول خدا ﷺ نیز دستور قتل مقیس را صادر کرد. (ابن اثیر، بی تا، ج ۵، ص ۴۲)

در این واقعه شاهد بر سر قاتلی است که به اعتقاد این که هشام هنوز کافر است او را کشته است. آیا این قاتل که مردی از انصار بود باید قصاص شود؟

این ماجرا که شأن نزول آیه ۹۳ سوره نساء است، در منابع تفسیری شیعه با جزئیات بیشتری نقل شده و در آن جا پیامبر ﷺ قاتل را فوراً محکوم به دیه نکرد، بلکه فرمود: اگر قاتل را می شناسید او را به برادر هشام تسلیم کنید تا او را قصاص کند و اگر قاتل را نمی شناسید دیه مقتول را بپردازید. طبرسی در ذیل آیه: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» (نساء: ۹۳) گفته است: «این آیه درباره «مقیس بن صبابه کنانی» نازل شده که جنازه برادرش «هشام» را در محله بنی نجار پیدا کرد، لذا نزد پیامبر ﷺ رفت و ماجرا را بازگو کرد. پیامبر ﷺ «قیس بن هلال فهری» را که از اشراف قبیله بنی نجار بود به همراه مقیس به سوی قبیله بنی نجار روانه کرد تا پیام رسول خدا را برای آنان بخواند. پیام رسول خدا ﷺ این بود: اگر قاتل هشام را می شناسید او را تسلیم برادرش مقیس کنید تا او را قصاص نماید، و اگر قاتل را نمی شناسید دیه اش را بپردازید. فهری نامه را گرفت و پیام رسول خدا را برای آنان قرائت کرد و چون قاتل را نمی شناختند، دیه اش را به برادر مقتول یعنی مقیس پرداخت کردند. مقیس در مسیر بازگشت که فهری نیز با او همراه بود، دچار وسوسه شیطان گشت و با خود گفت: چه کار کردی؟ دیه برادرت را گرفتی؟ ننگ بر تو باد! اکنون برای خون خواهی برادرت، فهری را که از قبیله بنی نجار است بکش تا نفس در برابر نفس باشد و دیه هم زائد بر آن. لذا فهری را به صخره ای کوفت و او را کشت و سپس در حالی که کافر شده بود سوار بر اشتر شد و روانه مکه گشت و این شعر را با افتخار می سرود: «به خون خواهی برادرم، فهری را کشتم و دیه را با خود دارم؛ او از اشراف بنی نجار و صاحب دژ فارغ بود* پس من به خون برادرم رسیدم و آرام بر بالش قرار گرفتم؛ و من الآن نخستین روی آورنده به سوی بت ها هستم». این خبر به گوش پیامبر رسید و لذا فرمود: من مقیس را نه در حلّ و نه در حرم، امنیت نمی دهم (لذا دستور قتل او را صادر کرد) و مقیس در روز فتح مکه کشته شد». (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۵۹)

این واقعه نشان می دهد مقیس خیال کرده قتل فهری برای او حلال و مباح است و لذا به خون خواهی برادرش اقدام به کشتن فهری نموده است.

همچنین قتل «مرداس بن نهیک فدکی» یکی دیگر از نمونه های مسأله است که در صدر اسلام رخ داده است. در تفاسیر شیعه و سنی ماجرای قتل «مرداس» به دست «اسامه بن زید» به شکل متواتر نقل

شده است. در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» (م.ب.۳۲۹ق) در ذیل آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا صَرَيْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (نساء(۴): ۹۴) آمده است: «آیه مذکور زمانی نازل شد که پیامبر ﷺ از غزوه خیبر بازگشت و گروهی را به فرماندهی اسامه بن زید به سوی بعضی از روستاهای یهودی نشین فدک گسیل داشت تا آنان را به اسلام دعوت کند. در میان یهودیان مردی به نام «مرداس بن نهیک فدکی» بود که از حرکت گروه اسامه مطلع گشت. به همین منظور خانواده و اموالش را جمع کرد و در بلندای کوهی پناه داد و خود به سوی اسامه آمد و با روی باز شهادتین را بر زبان جاری ساخت و اظهار مسلمانی کرد، اما اسامه در یک لحظه زمانی که مرداس از کنار او گذشت، نیزه را به سوی مرداس روانه کرد و او را کشت. اسامه وقتی به سوی رسول خدا بازگشت جریان را برای آن حضرت بازگو کرد، اما رسول خدا شدیداً ناراحت شد و به اسامه گفت: «تو کسی را کشتی که به لاله الا الله و این که من رسول خدا هستم شهادت داد». اسامه گفت: او از ترس جان خود شهادتین بر زبان جاری کرد. پیغمبر (با لحن توبیخ آمیز) فرمود: «پس چرا قلب او را نشکافتی تا بفهمی در درون او چه خبر است؟ تو نه آن چه را که وی بر زبان جاری ساخت قبول کردی و نه عالم به آنچه که وی در قلب خود داشت بودی». اسامه از این پس سوگند یاد کرد هیچکس را که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر داد، نکشد، به همین دلیل در جنگ‌های علی علیه السلام (که در برابر خوارج و دیگر مسلمانان بود) شرکت نکرد». (قمی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹)

ماجرای مذکور در بعضی از تفاسیر کهن اهل سنت با جزئیات بیشتری نقل شده است. (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۲۴۹) همچنین در برخی از تفاسیر شیعه (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۹۸) و اهل سنت (طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۰۴)، شأن نزول‌های دیگری نقل شده است.

یکی دیگر از رخدادهایی که در صدر اسلام به وقوع پیوست و مربوط به موضوع محل بحث است، ماجرای کشته شدن «حارث بن یزید» توسط «عیاش بن ابی ربيعة» می‌باشد. این ماجرا مربوط به شأن نزول آیه ۹۲ از سوره نساء است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً، وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ قَدِيمَةٍ مُسَلَّمَةٍ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾.

مفسران شأن نزول‌های متعددی در ذیل آیه مذکور نقل کرده‌اند. گفته می‌شود «عیاش» برادر مادری «حارث» و «أبو جهل» بود و چون مسلمان شده بود، برادرانش او را شکنجه می‌کردند. به همین منظور عیاش در فرصتی مناسب در صدد انتقام برآمد و برادرش حارث را که تازه مسلمان شده

بود، ندانسته کشت. سیوطی در درالمشور ضمن ارائه گزارش های متعددی برای شأن نزول آیه مذکور، در یک روایت به نقل از ابن جریر از عکرمه آورده است: «عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی از مؤمنان مکه بود و مورد اذیت و شکنجه «حارث بن یزید» به همراهی «ابوجهل» قرار می گرفت. پس از مدتی در جریان مهاجرت مسلمانان از مکه به مدینه، «حارث» نیز مسلمان شد و با رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کرد، اما «عیاش» که از این موضوع بی اطلاع بود، در حرّه (مکانی در مدینه) به طور اتفاقی با او برخورد کرد و در همان جا به گمان این که «حارث» هنوز کافر و مشرک است، شمشیرش را بالا کشید و او را کشت. سپس نزد پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت را از ماجرا آگاه نمود تا این که آیه فوق نازل شد. پیامبر به عیاش فرمود: برخیز و برده ای آزاد کن». (سیوطی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۲) همچنین وقایعی نظیر موارد زیر می توانند از مصادیق تاریخی بحث حاضر به شمار آیند:

۱. ماجرای قتل مالک بن نویره توسط خالد بن الولید. (شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۵۸؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۲۶۳؛ علم الهدی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹-۲۱)
۲. کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی علیہ السلام. (طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۱۰، ص ۳۷۷)

تفاوت قتل مهدور الدم با ترور از دیدگاه اسلام

«مهدور الدم» مجرمی است که خون او هدر است و استحقاق مرگ دارد، اما ترور واژه ای است که دلالت بر کشتن ناگهانی انسان به منظور ایجاد رعب و وحشت در جامعه دارد. بنابراین، در ترور ممکن است برای کشتن انسانی اقدام شود که هیچ گونه جرمی مرتکب نشده است، اما مهدور الدم به سبب جنایتی که در عمل یا در اعتقادش مرتکب شده مجرم به شمار آمده و استحقاق مرگ دارد. از منظر اسلام کسانی چون کافر حربی، سبّ النبی، زانی محصن، مرتد فطری، محارب، باغی و مستحق قصاص از مصادیق مهدور الدم به شمار می آیند و از نظر فقهی و حقوقی کشتن مهدور الدم موجب قصاص نمی شود.

مهدور الدم ممکن است نسبی یا مطلق باشد و منظور از «مهدور الدم مطلق»، کسی است که خون او نسبت به همه افراد هدر است، مانند سبّ النبی. بنابراین، کشتن چنین فردی برای آحاد مردم جایز است و نیاز به اجازه حاکم ندارد. اما «مهدور الدم نسبی» کسی است که خون او نسبت به افراد خاصی هدر است و نسبت به دیگران محترم است، مانند مستحق قصاص که خون او فقط نسبت به اولیاء دم جایز است و بقیه مردم حق کشتن او را ندارند.

و اما «ترور» یا «تروریسم» با این که در متون اسلامی سابقه ندارد، اما تعبیر مشابهی به چشم می‌خورد که معادل واژه تروریسم و یا حداقل مفهومی برابر و یا نزدیک به این واژه است. کلماتی نظیر: «فتک»، «غیله» و «محاربه» واژه‌هایی هستند که می‌توان آن‌ها را معادل ترور گرفت و نظر اسلام را درباره این مفاهیم جستجو کرد. بر اساس روایاتی که از منابع شیعه و اهل سنت به دست ما رسیده، ترور حرکتی ناجوانمردانه و اقدامی ناگهانی است که ممنوع اعلام شده است.

اما باید توجه داشت که مفهوم «ارهاب» با ترور سنخیتی ندارد، زیرا ارهاب در فرهنگ اسلام جنبه تدافعی و بازدارندگی دارد و به هیچ‌وجه با ترور معادل‌سازی نمی‌شود. با این حال مطابق برخی از آیات قرآن چنین تصور می‌شود که «ارهاب» معادل ترور بوده و قرآن کریم افراد را به اجرای آن ترغیب نموده است.

برخی از محققان در پژوهشی که در این زمینه انجام داده اند می‌نویسند: «در زبان عربی و متون اسلامی از کلماتی چون فتک، اغتیال، ارهاب و محاربه به عنوان معادل‌های آن می‌توان نام برد که در اندیشه سیاسی اسلام به هر صورت و تحت هر شرایط ممنوع و حرام است. آنچه در قرآن کریم و سنت نبوی آمده، واژه «ترهیب» به معنای ایجاد خوف و ترساندن است. اگر به متون اسلامی مراجعه کنیم، خواهیم یافت که ترساندن از ماهیتی دوگانه - مثبت و منفی - برخوردار است؛ از یک سو ترساندن مؤمن و مؤمنان و ایجاد خوف و هراس در جامعه اسلامی از گناهان بزرگ و مقابله با عاملان آن واجب و ضروری است و از سوی دیگر معیار تنظیم سیستم دفاع نظامی در اسلام بر مبنای ترساندن دشمنان خدا و خلق نهاده شده است. کلمه «ترهیبون» در آیه: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ﴾: «در برابر آن‌ها آنچه توانستید از نیرو و اسباب بسته فراهم کنید و از نیروها بهره‌گیری تا بدینوسیله دشمنان خدا و دشمنان خود و دشمنان دیگری را غیر آن‌ها که شما آن‌ها را نمی‌شناسید و خداوند آن‌ها را می‌شناسد را بترسانید تا علیه خدا و شما دست به تهدید و تهاجم نزنند» (انفال(۸): ۶۰)، به همین معنا به کار رفته است، لذا ملاحظه می‌شود که خداوند به این وسیله جامعه اسلامی را موظف می‌کند تا آن‌جا که ممکن است از «دشمنان» آسایش روانی را سلب کنند و به آمادگی نظامی و دفاعی بیاندیشند و در تحصیل آن بکوشند. در واقع هدف از این رعب و وحشت جلوگیری و پیشگیری از وقوع جرم و تجاوز دشمن است که خصلت بازدارندگی دارد». (حاتمی، ۱۳۹۰ش، شماره ۶، ص ۲۵-۴۷)

بنابراین، آنچه در اسلام راجع به آن ترغیب و تشویق شده است، تأکید بر تمهیدات تدافعی و اقدامات پیشگیرانه است. از همین رو حکم اسلام درباره «ارهاب» متفاوت با رفتارهایی نظیر «فتک»، «غیله» و «محاربه» که از نظر مفهومی نزدیک به واژه «ترور» هستند، اعلام شده است. در واقع ارهاب سنخیتی با ترور نداشته و به منظور جلوگیری از وقوع جرم و با هدف بازدارندگی از تجاوز دشمن جایز شمرده شده است. اما حکم «فتک»، «غیله» و «محاربه» که مفهوماً با ترور سنخیت دارند، در اسلام به شدت نهی شده است و در ادامه توضیحات بیشتری درباره این مفاهیم ارائه می‌گردد.

فتک از دیدگاه اسلام

فتک به کشتن کسی می‌گویند که مخفیانه و ناگهانی در حالی که شخص غافل است، انجام شود که البته اسلام آن را مردود می‌داند. این واژه مفهومی نزدیک به تروریسم دارد. ابن اثیر می‌گوید: «الإيمان قيد الفتك، والفتك أن يأتي الرجل صاحبه وهو غاز غافل فيشده عليه فيقتله، والفتكة أن يخذعه ثم يقتله في موضع خفي، وقد تكرر ذكر الفتك في الحديث»، فتک آن است که انسان با کسی همراه شود و در حالی که او سرگرم و غافل است، به طور ناگهانی عرصه را بر او تنگ کرده و او را بکشد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴ ش، ج ۳، ص ۴۰۹)

فتک در قرآن نیامده است، اما در سنت نبوی ﷺ و سیره اهل بیت علیهم السلام روایاتی در این باره نقل شده که مشهورترین آن‌ها این عبارت است: «إن الإيمان قيد الفتك ولا يفتك المؤمن» ایمان سبب جلوگیری از ترور است و انسان مؤمن هیچ‌گاه اقدام به ترور نمی‌کند. (ابوداود سجستانی، بی تا، ج ۱، ص ۶۳۱، حدیث شماره ۲۷۶۹)

رسول گرامی اسلام ﷺ در حدیث مشابه دیگری فرمود: «ليس في الاسلام إيماء ولا فتك، إن الإيمان قيد الفتك» در اسلام اشاره کردن و آبرو چرخاندن (برای اقدامی) مردود است، چنان‌که ترور و کشتن ناگهانی نیز مردود است، زیرا ایمان مانع از ترور است. (صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۱۰۴؛ محدث نوری، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۶۱)

همچنین عباس بن عبدالمطلب هنگام تجهیز و تدفین پیامبر ﷺ می‌گفت: «والله لولا أن الإسلام قيد الفتك لتدكدت جنادل صخر يُسمع اصطكاكها من المحل العلى» به خدا سوگند اگر اسلام مانع ترور نبود، ارکان بنی‌امیه را به لرزه در می‌آوردم تا آن‌جا که صدایش از دوردست شنیده شود. (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹ م، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹)

در روایت امام باقر علیه السلام نیز آمده است: «وَمَنْ فَتِكَ بِمُؤْمِنٍ يُرِيدُ مَالَهُ وَنَفْسَهُ فَدَمَهُ مَبَاحٌ لِّلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ» کسی که غافل‌گیرانه بر مؤمنی وارد شود به گونه‌ای که اراده جان یا مال او را ننماید، خون او در آن حال مباح است. (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶ ص ۸۰۹؛ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۱۰۴)

همچنین در گفت‌وگوی ابوالصبح کنانی با امام صادق علیه السلام وی از حضرت اجازه خواسته است مردی را که به امام علی علیه السلام دشنام می‌دهد به صورت ناگهانی از پای درآورد، امام علیه السلام در پاسخ به او فرمود: «یا أبا الصباح هذا الفتكُ وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن الفتك يا أبا الصباح إن الإسلام قيد الفتك ولكن دعه فستكفي بغيرك». ای ابوالصبح، این کار تو فتک و قتل ناگهانی است و رسول خدا از این کار نهی کرده است، پس تو این کار را انجام نده لکن این کار به زودی توسط غیر تو محقق خواهد شد.

از احادیث یادشده به دست می‌آید که اسلام از پدیده فتک و قتل ناگهانی منع کرده است، حتی در بعضی از روایات راجع به فتک کافر نیز نهی شده است. بخاری حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: «الإيمان قید الفتك، من أمن رجلاً علی دمه فقتله فأنا من القاتل برئ وإن كان المقتول كافراً» ایمان مانع از ترور است، پس کسی که دیگری را بر خونش امان دهد و سپس او را بکشد، من از قاتل تبری می‌جویم هر چند مقتول کافر باشد. (بخاری، بی تا، ج ۳، ص ۳۲۳)

بدین ترتیب از مجموع روایات فوق می‌توان نتیجه گرفت که عمل مذکور از ناحیه اسلام به شدت منع شده و حتی از برخی گزارش‌های تاریخی بر می‌آید که ممنوعیت ترور و قتل ناگهانی به صورت فرهنگ رایج درآمده بوده است، چنان‌که ماجرای امتناع حضرت مسلم در اقدام به ترور ابن زیاد، به استناد همین حدیث پیامبر بوده (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۵م، ص ۶۵) و به گفته برخی از محققان: «حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حدی مورد عمل مسلمانان در صدر اسلام بوده است که حتی برخی مخالفان حضرت علی علیه السلام نیز به این روایت استناد نموده‌اند؛ برای نمونه بر اساس روایتی که از اهل سنت نقل شده است در جنگ جمل، یکی از یاران زبیر به او گفت که من علی را می‌توانم به قتل برسانم. زبیر گفت: چگونه؟ گفت: به جمع یارانش می‌پیوندم و چنین وانمود می‌کنم که با شما هستم و سپس وی را مخفیانه خواهم کشت، زبیر پاسخ داد خیر چون شنیدم که پیامبر این روش قتل (فتک) را ممنوع نموده است». (هاشمی، ۱۳۹۰ش، ص ۱۴۱-۱۴۲)

غیله از دیدگاه اسلام

رابطه «فتک» و «غیله» عموم و خصوص من وجه است. وجه اشتراک آن‌ها حمله ناگهانی و

غافل‌گیرانه است، اما فتک آنجاست که قاتل و مقتول روبروی یک‌دیگر باشند و همدیگر را ببینند، در حالی که مقتول غافل است و آمادگی دفاع ندارد، ولی اغتیال به گونه‌ای است که قاتل از روی فریب مقتول را به جای مخفی برده و در ناآگاهی کامل وی را می‌کشد. (لویس معلوف، ۱۳۶۵ ش، ص ۵۶۴) با توجه به این که ماهیت غیله و فتک از یک سنخ هستند، نگاه اسلام درباره غیله همان نگاهی است که درباره فتک بیان شد، بنابراین، همه روایاتی که درباره ممنوعیت فتک وارد شده بر غیله نیز صادق است، مگر مواردی مانند قتل کافر حربی، سَابَّ النَّبِيَّ وَ حَتَّى غَلَاتِ که قتل آن‌ها در اسلام تجویز شده است و در مورد اخیر گزارش اسحاق انباری درباره قتل ابوالسمه‌ری و ابن‌ابی‌الزرقاء که از غالیان دوره امام جواد علیه السلام بوده‌اند، می‌تواند دلیل مسأله باشد، زیرا امام جواد علیه السلام ضمن لعنت بر ابوالسمه‌ری و ابن‌ابی‌الزرقاء، اغتیال آن‌ها را تجویز کرده است. (طوسی، ۱۴۰۴ق، ص ۸۱۱؛ حسینی قزوینی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۸۱؛ امین عاملی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۳۵۹)

محاربه از دیدگاه اسلام

محارب کسی است که با آشکار کردن سلاح، مردم را در خشکی یا دریا، در شب یا روز، در شهر یا صحرا بترساند (محقق حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۹۵۸)، هر چند سابقه شرارت نداشته باشد (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۷۹)، یا محاربه در سرزمین کفر باشد (شیخ طوسی، بی‌تا، ص ۷۲۰؛ ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۵۵۳)، و یا قدرت بر عملیات محاربه نداشته باشد (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۷۹؛ نجفی، ۱۳۶۵ش، ج ۱۴، ص ۵۶۷)، بلکه قصد إخافه و ترساندن مردم کافی در صدق محاربه است، زیرا آیه شریفه: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ، ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مانده (۵): ۳۳) اطلاق دارد و علی‌رغم مجازات‌های سنگینی که برای محارب و مفسد فی الأرض در آیه مقرر شده، هیچ شرطی بیان نشده است، بلکه شرطی که فقهاء به آن اشاره کرده‌اند قید «ظلم» و «عدوان» است (کاشف الغطاء، ۱۳۸۰ش، ج ۲، ص ۴۱۹)، که در نتیجه آن، کسانی که مهدورالدم هستند کشتن آن‌ها توسط فرد یا حاکم اسلامی، محاربه به حساب نمی‌آید.

با توضیحات یادشده نظر اسلام درباره حکم ترور و مجازات تروریسم، روشن است، زیرا تروریسم قطعاً از مصادیق بارز مفسد فی الارض است و از دیدگاه قرآن افساد‌کنندگان روی زمین همان کسانی‌اند که برخلاف میثاق الهی و عهد و پیمانی که با نظم «حقانی» و مورد پذیرش، بسته‌اند

نقض پیمان کرده راه خود را برخلاف نظم اجتماعی برمی‌گزینند و به برهم زدن آن همت می‌گمارند و در این راه از توسل به هیچ ابزاری دریغ نمی‌ورزند. توجه به تعریف محارب یا به تعبیری مفسد فی الارض، با عطف به شرط آن، روشن می‌کند که واژه ترور بر کلمه محارب قابل اطلاق است و بر اساس آن تروریست، محارب و مفسد فی الارض محسوب می‌شود و با توجه به اهمیت و اعتبار امنیت و آرامش در جامعه اسلامی، قرآن کریم برای محاربین، چهار نوع کیفر در نظر گرفته است که عبارتند از: اعدام، به صلیب کشیدن، بریدن دست، و نفی بلد که حاکم شرع در اجرای هر کدام از این حدود بر محارب مختار است. (حاتمی، ۱۳۹۰ش، شماره ۶، ص ۲۵-۴۷)

شان نزول این آیه را مقابله با تروریست‌هایی دانسته‌اند که از مسلمانان دست و پا بردند و چشمان آن‌ها را درآوردند و دست به کشتار آن‌ها زدند، شترانِ حاملِ زکات را غارت کردند و سپس از اسلام خارج شدند. پیامبر در مقابله با این گروه افسادگر که بر حکومت خروج کرده و امنیت را از جامعه اسلامی سلب کردند و ایجاد رعب و وحشت نمودند، دستور دادند آنان را دستگیر کرده با آنان مقابله به مثل نمودند. (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۰ش، ج ۴، ص ۳۵۸)

منابع

١. قرآن.
٢. ابن ابي الحديد، (١٩٥٩م)، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل إبراهيم، قاهرة: داراحياء الكتب العربية.
٣. ابن اثير شيباني، عزالدين ابوالحسن، (بي تا)، اسدالغابة في معرفة الصحابة، بيروت: دارالكتاب العربي، طهران، انتشارات اسماعيليان.
٤. ابن اثير، مجدالدين، (١٣٦٤ش)، النهاية في غريب الحديث، قم: افست در موسسه اسماعيليان.
٥. ابن ادريس حلي، ابوجعفر محمدبن منصور، (١٤١٠ق)، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، قم: جامعه مدرسين، چاپ دوم.
٦. ابن براج طرابلسي، عبدالعزيز، المهذب، تحقيق: موسسه علمي سيدالشهدا، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٦ق.
٧. ابن حزم اندلسي، علي بن احمدبن سعيد، (بي تا)، المحلى، بيروت، دارالفكر، بي تا.
٨. ابوالفرج اصفهاني، (١٩٦٥م)، مقاتل الطالبين، نجف اشرف: المكتبة الحيدرية.
٩. ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث، (بي تا)، سنن أبي داود، تحقيق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
١٠. اردبيلي، مولى أحمد، (بي تا)، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، تحقيق: حاج آقا مجتبي عراقي، شيخ علي پناه اشتهاردى و حاج آقا حسين يزدى، قم: جامعه مدرسين.
١١. امين عاملي، سيدمحسن، (١٤٠٦ق)، اعيان الشيعة (قطع بزرگ)، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات.
١٢. بخارى، اسماعيل بن إبراهيم، (بي تا)، التاريخ الكبير، تركيه (ديار بكر): بي تا.
١٣. جوهرى، اسماعيل بن حماد، (١٩٥٦م)، صحاح اللغة، بيروت: دار العلم للملايين.
١٤. حاتمي، محمدرضا، (١٣٩٠)، فصلنامه تحقيقات سياسى و بين المللى دانشگاه آزاد اسلامى واحد شهر رضا، شماره ششم، بهار.
١٥. حسيني قزويني، (١٤١٩ق)، موسوعة الإمام الجواد، قم: موسسه ولى عصر (عج).
١٦. خميني، سيدروح الله، (١٣٩٠ش)، تحرير الوسيلة، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، چاپ دوم.

۱۷. خویی، ابوالقاسم، (۱۳۹۶ش)، مبانی تکملة المنهاج، قم: العلمية.
۱۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۳ش)، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
۱۹. سرخسی حنفی، شمس الدین ابوبکر محمدبن ابوسهل، (۱۴۰۶ق)، المبسوط، بیروت: دارالمعرفة.
۲۰. سید سابق، (۱۹۷۷م)، فقه السنة، بیروت: دار الكتاب العربی، چاپ سوم.
۲۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابوبکر، (بی تا)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر.
۲۲. شریب شافعی خطیب، شمس الدین محمدبن احمد، (۱۳۷۷ق)، مغنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۳. شهیدثانی، زین الدین الجبعی العاملی، (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، تحقیق: مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۴. صدوق، (۱۴۰۴ق)، من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم.
۲۵. طباطبایی، سیدمحمد حسین، (۱۳۹۰ش)، تفسیر المیزان، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات؛ قم: دارالکتب الاسلامیة.
۲۶. طبرسی، (۱۴۱۵ق)، أمین الاسلام، تفسیر مجمع البیان، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۷. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، (۱۴۱۵ق)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق: صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۲۸. طوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن، (، ۱۴۰۹ق)، تفسیر التبیان، تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، قم: مکتب الإعلام الإسلامی و دار إحياء التراث العربی.
۲۹. طوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن، (۱۳۶۴ش)، تهذیب الأحکام، تحقیق: السیدحسن الموسوی الخرسان، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۰. _____، (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، تحقیق: السیدمحمدتقی الکشفی، طهران، المکتبة المرتضویة لإحياء آثار الجعفریة.
۳۱. _____، (۱۴۰۴ق)، اختیار معرفة الرجال، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام.

۳۲. _____، (بی تا)، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، قم، انتشارات قدس محمدی، بی تا.
۳۳. _____، (۱۴۰۷ق)، کتاب الخلاف، قم: جامعه مدرسین.
۳۴. علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف، (، ۱۴۲۰ق)، تحریر الاحکام الشرعية علی مذهب الإمامیة، تحقیق: ابراهیم البهاری، قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام.
۳۵. _____، (۱۴۱۳ق)، مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة، تحقیق: مؤسسة النشر الإسلامی، قم: جامعه مدرسین.
۳۶. علم الهدی سیدمرتضی، علی بن الحسین، (۱۴۱۵ق)، الانتصار فی انفرادات الإمامیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۷. عمید، حسن، (۱۳۶۳ش)، فرهنگ فارسی عمید، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۸. فیض کاشانی، محمدمحسن، (۱۴۰۶ق)، الوافی، اصفهان: مکتبه الإمام امیرالمؤمنین العامة، افست توسط انتشارات نشاط.
۳۹. قانون مجازات جمهوری اسلامی ایران، مصوب اسفند ۱۳۷۵.
۴۰. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، تفسیر القمی، قم: مؤسسة دارالکتاب للطباعة والنشر.
۴۱. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، (۱۳۸۰ش)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۲. گلپایگانی، محمدرضا، (بی تا)، تقریرات الحدود و التعزیرات، بی جا، بی نا (نسخه مخطوطه).
۴۳. لويس معلوف، (۱۳۶۵ش)، المنجد فی اللغة، تهران: افست توسط چاپخانه معراج.
۴۴. محدث نوری، (۱۴۰۹ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، چاپ دوم.
۴۵. محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، (۱۴۰۹ق)، شرایع الاسلام، تحقیق: سیدصادق شیرازی، تهران: استقلال، چاپ دوم.
۴۶. _____، (۱۴۱۰ق)، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، تهران: مؤسسة البعثة، چاپ سوم.
۴۷. مفید، محمدبن محمدبن نعمان، (۱۴۱۴ق)، الجمل، تحقیق ابراهیم انصاری، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید.

۴۸. مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰ق)، (۱۴۲۴ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: أحمد فرید، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴۹. مکارم شیرازی همکاران، (۱۳۷۰ش)، تفسیر نمونه، قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
۵۰. نجفی، محمدحسن، (۱۳۶۵ش)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، تحقیق: شیخ عباس قوچانی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ دوم.
۵۱. نووی شافعی، محیی الدین یحیی بن شرف، (بی تا)، روضة الطالبین، تحقیق: الشیخ عادل أحمد عبدالموجود و الشیخ علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۵۲. هاشمی، سیدحسین، (۱۳۹۰ش)، تروریسم از منظر حقوق اسلام و اسناد بین المللی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.